

اشعار سروده شده

((ایران))

شاعر: مظفر علی (مظفری)

به نام خدا

قسمت اول در مورد (تعریف تهران بزرگ و شهر ری و شمیران و کرج و قزوین و ابهر و زیارت نمودن حضرت قیدار پیغمبر و زیارت امامزاده‌های شهرهای مربوطه) این شعر را در مورد ایران عزیز سروده‌ام از خوانندگان عزیز التماس دعا دارم.

اگر خواهی شناسی مرز ایران بدان رود آرس باشد شمالش که همسایه بما در غرب کشور بُده خاک قدیمی چند برابر یکی ایران بدان چون خاک ما بود رشادت‌های اجداد معظّم بدان شهر بزرگ پایتختش اگر فرضاً بود تهران چو دریا چو شهر ری بود خیلی قدیمی بدان چشمه علی هم باشد آنجا رَوی گر شهر ری بنما زیارت ز آنجا رو به تجریش ای عزیزم امامزاده که صالح هست نامش کرج دارد بدان سدّ بزرگی	خلیج فارس میباشد و عمان که پاکستان در شرق است و افغان عراق و تُرک می‌باشد به ایران بدان مرز عظیمی داشت ایران یکی هم بوده است و نام توران که فردوسی اشاره کرده بر آن جنوب کوه البرز است تهران که خود لنگر گرفته در برِ آن که بُرج طغرل هم آنجا بود هان که صدها سال باشد قدمت آن زیارتگاه هست آنجا فراوان زیارت کن که صالح را به شمیران برادر هست بر شاه خراسان کز آنجا آب می‌آید به تهران
---	---

ز آنجا بگذری هشتگرد و آبیک
برو قزوین بین شهر قشنگیست
ز آثار قدیمی گر بگویم
که قزوین لهجه شیرین دارد
بدانید شازده^۱ حسین هم در آنجاست
بوئین زهرا رویم ساوجبلاغ است
اگر رفتی به تاکستان نظر کن
با دام قاقزان هم خیلی خوبست
عسل‌های طبیعی همچو شیرین
قاقزان یک محال سردسیر است
ضیا باد فارسجین گردو و فوراست
به ابهر چون روی مثل بهشت است
بدان شهر بزرگی بوده ابهر
به هر سو بنگری گل و هست و لاله
بود کوهی در آنجا (مُلاً داغی)
رَوی گر قُله آن کوه بینی
بدان (علی بلاغی) هم در آنجاست
امامزاده بود در غرب آنجا

ز بعد آبیک باشد زیاران
عالی قاپو بود در مرکز آن
یکی زانها بود دروازه تهران
بخور از نان (شیرمالش) بَبِم جام
شوم قربان به نامت ای حسین جان
شال و اسفَرورین و هم دانسفان
که انگورش بود یاقوت مرجان
خصوصاً انگورش هم شیره آن
تهیه می‌کند زنبورداران
اگر چه مه بیاد (دان)، هست طوفان
بپز از گردوی آنجا فسنجان
پر از انگور باشد یا که بستان
قدیمی باشد آن کز عهد ساسان
که گلپایش بود رنگین و الوان
نظیرش کم بود در همچو دوران
که کوهش پر ز آهو یا که جیران
نظر کرده بُود آن چشمه ساران
که نامش می‌شود شازده سلیمان

۱. شاهزاده حسین

<p>امیر بُستاق باشد مَدْفَن آن زیارت کن ورا در گُل دوران امیدی هست چون بر بخشش آن همگی دوست می‌دارند و از جان خدا هم داده است گندم فراوان که کارشان پذیرائست ز مهمان که پیغمبر بود آن یار خوبان همان کارخانه مینوست در آن بخوان یک سوره از آیات قرآن إمام زاده را بعداً دعا خوان که زوارش بود دائم دو چندان برو بعداً قره بلاغ زنجان قدیمی‌تر که شاید عهد سامان که پیچیده همه جا شهرت آن عبادت گر نمایی داخل آن که از عهد مغول یا عهد ایلخان خراشد ابرها را گنبد آن بمانی واله و هم مات حیران</p>	<p>اگر خواهی بدانی جایگاهش همه اهل محل دوست دارد او را که او باشد ز اولاد پیامبر که خَمسه خامس آل عبا را همه چون پیرو راه خدایند همگی میهمان را دوست دارند زیارت کن تو قیدار نبی را بدان خرّمدره خرّم بهار است که هیدج را بدان دار العلوم است رَوی صائین قلعه بنما زیارت امامزاده که اسمش هست یعقوب بخور از آن پنیر خوب چَر گر رَوی سلطانیه شهر قدیم است بدان چون مسجد علامه آنجاست خیالت راحت است از غم و از دل قدیمی گنبدی دارد که آنجا که سایه افکَنَد بر چرخ گردون رَوی گر داخل گنبد تماشا</p>
--	---

تماشایی بود آن مرغزاران که جزء حومه ابهر بود آن	چمن دارد وسیع و سبز و خرم بدان سلطانیه خیلی مهم است
--	--

قسمت دوم در مورد شهر زنجان و تبریز و شخصیت‌های بزرگ مانند بابک، خرم‌دین ستارخان و باقرخان و هوای صاف کردستان، و داستان (شیرین و فرهاد) در کرمانشاه و دانشمندان بزرگ ابن سینا و باباطاهر در شهر همدان

به بین چه شهر زیباییست زنجان تنوّل کن ز سیب سرخ زنگان ملیله دوزیش هم چاقوی آن خریدت را بکن بگذار تو چمدان زیارت کن ورا از دل و از جان سهند در پیش باشد کوه سبلان چو خرم‌دین و ستارخان باقرخان که خرم‌دین خودش آمد بمیدان نهنگ آسا مثال شیر غران متفرّق شدند از حومه آن بدان خیلی طویل است کل آنان که نامش می‌شود چون شهر یاران	رسی ره را به پیامی عزیزم درخت میوه چون آنجا وفوراست چه زیبا می‌شود آن کفش‌هایش برو بازار قیصر کن تماشا امامزاده بود در مرکز شهر روی تبریز از راه میانسه که مردان بزرگی بود تبریز بدان فرمان صادر کرد بابک نمودند حمله آن مردان پُر دل فراری شد ز آنجا هر چه دشمن خلاصه من نوشتم داستانش همان شاعر که معروف است تبریز
---	---

<p>به پیچیده همه جا شهرت آن که سوغاتش همی نُقل است و نوغان خصوصاً مَخمل و هم تِرمهٔ آن زمستان‌ها فقط برف است بوران می خوردند شبچره هم چای قلیان کمک خواهیم همیشه من ز یزدان نصیرآباد «مشکین شهر» و گولان برو خلخال و آق مسجد و شیخ جان سعید آباد باشد بعد زَرَقان بدان گل تپه قشلاق است و ممقان عجب شیر است و آذر شهر و لیقوان پنیر خوب دارد شهر لیقوان مرند و جلفا و ماکو بازرگان بود هم سبز و خرم در بهاران چرند آنجا همیشه گوسفندان کریم آباد و کهریز است و با وان قویون داغی بود در داخل آن</p>	<p>که شعر نغز وی مشهور باشد مظفریه هست بازار تبریز طلاهایش بدان مشهور باشد بهاران می‌شود آن سبز و خرم زمستان‌ها که سابق زیر کُرسی ز تبریز هم رویم بر شهر دیگر ز اردبیل گذشتی دان نَمین است آبگرم سرعین را گذشتی سراب و خاتون آباد است قلعه قره چمن گذشتی هشترو است بستان آباد و هم اُسکو شبستر لبنیات وافر باشد آنجا مراغه و نقده خوی و سلماس بدان دشت مغان باشد همیشه همانجا دائمآ باشد چمنزار بدان نزدیک سلماس است قوشچی ارومیه روی دریاچه شور است</p>
---	--

<p>امیرآباد و خمّران است و ولکان که اطرافش پر از کبک است و طرلان سنندج همچنان بانه مریوان تِکان تپّه ز بعدش شهر بوکان ذهاب اسلام آباد کرمانشاهان در آنجا داستان‌هایی بود هان ولی از عشق شیرین بود نالان که او می‌گشت سرگردان و ویلان سرازیر و همیشه بود گریان رمق همچون نبودستی که بر جان چرا که بگسلد این عهد پیمان ز دوریت کنم تا کی من افغان هنوز هم مانده است در طاق بستان که بهتر هست بر گردیم به تهران اسد آباد و بهار و همدان قدیمی تر بود کز عهد سامان ملایم گشت چون دانا بود آنان که ناید همچو اشخاصی بدوران</p>	<p>همان سیلوانه و دربند و زیبوه هوای صاف کردستان چه زیباست میانداب و مه‌آباد است و سقّز بدانید پاوه و بیجار و سردشت ز آنجا می‌روییم بر قصر شیرین که کوه بی‌ستون باشد همانجا بدان فرهاد کنده بی‌ستون را به هر سو بنگرید و کس نمیدید همیشه اشک وی بر گونه‌هایش همی می‌گفت شیرین کوه می‌کند هزار افسوس و صد افسوس دیگر که آن می‌گفت شیرینم کجایی بدان خسرو و شیرین همچو شب‌دیز ز کرمانشاه رویم بر شهر دیگر ز کنگاور گذشتی صحنه باشد همدان تپه‌ای هست هگمتانه سکندر با قشون آمد به آنجا باباطاهر و همچون ابن سینا</p>
--	--

<p>همیشه برف می‌بارد و باران بدان هر دو بود در شهر همدان همیشه آب آن باشد که جوشان آنارش خوب باشد هم فراوان (مظفر) می‌شویم ما در صفاهان</p>	<p>بدان کوه بزرگش را که آلود همانا (سنگ شیر) و گنجامه ز آوج بگذری دان آبگرم است پَرندک را گذشتی ساوه باشد سلفچگان دیلجان در مسیر است</p>
---	--

قسمت سوم تعریف شهر قشنگ اصفهان و شهر تاریخی خمین و قلعه فلک
الافلاک در خرم آباد و شهر شیراز و دانشمندان معروف حافظ و سعدی در شیراز
و زیارت نمودن حضرت دانیال پیغمبر در شهر شوش

<p>خصوصاً مسجد و منار جُنبان که آبش می‌شود هر سوی غلطان همانا سینی و هم جای فنجان که سایه افکند چون برکف آن زبان قاصر بود برگفتن آن ز تعریف هم گذشته صنعت آن نہاوند و ملایر توپسرکان که بَرآق و تمیز است داخل آن غذا بگذار با آن داخل خوان</p>	<p>که شهر اصفهان شهر قشنگیست کنار شهر دان زاینده رود است که از سیم و ذهب سازند آنجا درختان چهار باغش کهنسال ز آثار قدیمی گر بگویم ز اصفهان رویم بر شهر دیگر اراک و تفرش است آنوقت بروجرد ظروف وَر شوی دارد بروجرد چو وقتی میهمان آید بخانه</p>
--	--

<p>بدنیا آمده چون پیشوایان که نام حضرتش فخری بایران مقابل همچنان بر قوم عدوان کزو فرعونیان بوده هراسان و ز آنجا خرم آباد لرستان بلندتر قلعه‌ای آنجا بود آن چَرند آنجا همیشه خیل اسبان پر از گلّه بود از گوسفندان به اتمام آمده شرح لرستان چو شهر بدره و ایلام و مهران بود سر سبز همواره خوزستان بدان پیغمبری باشد که در آن زیارت کن نمی‌باشد به از آن رَوی اهواز و هم مسجد سلیمان که خرمشهر می‌باشد آبادان دو گنبد شیراز و آنوقت برازجان برایشان بود بلبل غزلخوان مکان حافظ هم باشد چو رضوان بدنیا هم رسیده شهرت آن</p>	<p>خمین یک شهر می‌باشد در آنجا خمینی مایه عزّ و شرف بود ستاده بود وی مانند فولاد عصا بر دست بگرفتا چو موسی بباید رفت زانجا بر محلات بدانی قلعهٔ فلک الأفلاک لرستان است چون دائم چمنزار در آن دشت وسیع و با صفایش سفر باید نمود بر شهر دیگر ز اندیمشک گذشتی دهلران است ز سدّ دِز و همچون سدّ کرخه یکی از دیدنی‌ها هم بود شوش که دانیال پیغمبر عزیز است ز بعد ایذه و شوشتر سوسنگرد ز بعد ماهشهر و آغاچاری رَود یاسوج نورآباد کازرون خوشا شیراز را سعدی و حافظ مکان سعدی آنجا دیدنی هست که سعدی هست دانشمند معروف</p>
---	--

<p>که وی هم بوده است و حفظ قرآن خدا رحمت کند بر هر دو تاشان ضریح وی بود دائم چراغان چو آثار قدیمی هست در آن نباشد همچو آثاری به یونان سیکندر آمده کرده است ویران (مظفر) می شویم در کارهامان</p>	<p>لسان الغیب را باید بگوییم بلند آوازه شد کشور ز آنها بدان شاه چراغ هم باشد آنجا تماشایی بود آن تخت جمشید ستون های عظیم و باشکوهی چو صدها سال پیش هم قدمت اوست ز شیراز هم رویم بر شهر دیگر</p>
---	---

قسمت چهارم دلاوری های رئیس علی تنگستانی و دلاوری های امامقلی خان و آزاد کردن بندرعباس

<p>به بین نامش بود فخری به ایران سوار اسب شد آمد به میدان چنان رفتند و شد دشمن نمایان به نیزه و تفنگ و تیغ بُرآن دگر سو خصم گردیده هراسان چنان حمله نمودندی به عدوان که تنگستان جدا گردد ز ایران همیشه یار خواهیم من ز یزدان رویم داراب و هم نی ریز و سیرجان</p>	<p>به تنگستان رویم رئیس علی را بدورش جمع بنمود آن گروهی ز زیر نخلها شب های تاریک که ناگه حمله را آغاز کردند رشادتها چنان بنمود آنها تلاش دشمن آنکه بی اثر شد شجاعتها نمود آن مرد نگذاشت ز آنجا می ریم چند شهر دیگر فسا و جهرم لار فیروز آباد</p>
--	--

که رستاق است و اِصطهبان و مُشکان
نخیلو رُستمی هم بعد کنگان
جزیره کیش رو و بعد لاوان
که بندر جاسک می‌باشد و لوران
بزرگتر بندری باشد به ایران
که باشد سبز و خرم در بهاران
تصاحب کرده بوده قلعه آن
بفرماندهی امامقلی خان
گذشت آنها همی از راه کرمان
بدادند اسب را آنجا به جولان
بدستورات حمله داد فرمان
شده تبدیل سنگرها به ویران
نمودند حمله بر دشمن چو شیران
به خاک اندر فتاندی به خذلان
کز آنجا دست کشید و شد که حرمان
دوباره جذب شد بر بطن اُستان
به ایرانشهر و هم بعدش سراوان
بدان میرجاوه و خواش است بزمان
که چایی آیدش آنجا ز سیلان

ز بعد سبزواران هست کهنوچ
رویم بندر گناوه خارک و بوشهر
ابوموسی و تُنب و قِشم و لِنَگه
جزیره هرمز و هم بندرعباس
از آنجا می‌رویم به بندرعباس
بدان اطراف آن خیلی وسیع است
چو سابق پرتقالی‌ها در آنوقت
شاهعباس آنزمان دستور داده
نمود حمله قشون بر سوی بندر
رسید آنجا که فوج بی‌شماری
تمام نقشه دشمن عوض شد
خدا چون دین احمد را کمک کرد
(مظفر) گشت آن مردان جنگی
چو میدان شد به دشمن تیره و تار
همان قلعه که دشمن بود ساکن
بدان آزاد شد آن بندرعباس
از آنجا می‌رویم بر شهر میناب
ولیکن چاه بهار قصر قند است
کُنارک بندر صید است و ماهی

در آنجا آمده رستم بدوران		مظفر) می‌شویم در شهر زابل
--------------------------	--	---------------------------

قسمت پنجم کشتی گرفتن رستم با سهراب (و شکست دادن رستم) قشون افراسیاب را و کشتن دیو سفید و هفتخوان رستم

هم او برخواسته از زابلستان که او لشگر کشید آمد ز توران چو سهراب آنزمان آمد بمیدان نگفت اسمش ولی مشکوک بود آن زمین لرزه نمود از هیبت آن که آخر سر بدانکه خسته شد جان که زد ویرا زمین با نام یزدان چو شد روشن قضیه گشت نالان (شفا) بگذشته بود کارش بدینسان که رخس خویش را آورد به جولان فتاد و ولوله آنکه به میدان همی سنگ و همچون تیر و پیکان که گویی می‌شود چون سنگ باران		که رستم را بدان چون شیر بیشه بدان افراسیاب هم دشمن اوست بله سهراب را هم آن فرستاد که رستم گفت جوان نامت چه باشد شروع کردند کشتی را که گویی دو روز و هم دو شب کشتی گرفتند کمک شد از خدا بر رستم زال بزد خنجر همین پهلوی سهراب بدان آن نوش دارو هم نبخشید سوار رخس شد رستم بدانوقت هجومش برد بر دشمن که رستم بیامد بر سرش آنجا ز هر سو سپر بگرفت و بر دستش که آن یل
---	--	---

بروی رخش با شمشیر تیزش
بقیه دشمنی که بود زخمی
سوار رخش بود آن مرد جنگی
که میزد بر سر آنها چو گریزی
همان افراسیاب کین پیشه
بدین منوال عرصه تنگتر شد
خلاصه گر کنم من داستانش
اگر هفت خوان رستم را نویسم
که رستم مدتی پیمود راهی
رسید بر جایگاه دیو آن یل
همان دیو سفید هم بود در خواب
میامد با غضب بر سوی رستم
که چون بگرفت کشتی رستم زال
خدا را یاد کرد آنوقت رستم
که شاخ دیور را بگرفت و ناگه
بدان دیو سفید هم گشت مایوس
سر آن دیو را آنگه جدا کرد
که فردوسی بود مشهور نامی

ز گشته پشته ساخت آنمرد دوران
که تن را می کشید اُفتان و خیزان
به رأس خصم میزد او به چوگان
بمانندی خُورد پُتکی به سندان
به تن لرزه فتاد و گشت لرزان
فراری گشت آن دشمن ز میدان
بدان پیروز شد رستم بر آنان
برای وصف آن تعریف نتوان
رسید آنگه همی بر جای دیوان
کشید یک نعره چون شیر غران
بشد از نعره رستم هراسان
زبان را می گزید و آن بدنندان
فشار وی به دیو و (دیو بر آن)
چنان نیرو که بگرفته ز یزدان
زمین زد دیو را او گشت خندان
ز کارهای خود آن شد پشیمان
هماندم بازگشت از جای دیوان
کتابش را بگیرو جمله بر خوان

<p>خدا رحمت کند بر همچو مردان که فردوسی نوشته کل آنان</p>		<p>بلند آوازه کرده کشورش را مظفّری چو بنموده خلاصه</p>
<p>بدان در بَم بود خُر ما فراوان برو بریافت و بابک بعد کرمان رَوی تُرَبّت و کاشمر بعد قوچان نیشابور است بجنورد و خراسان</p>		<p>چو زابل را گذشتی زاهدان است به ماهان گر روی شهر قشنگیست طبیس فردوس بیرجند و گناباد سرخس و درگز هم سبزوار است</p>
<p>قسمت ششم: شهر مقدس مشهد و زیارت نمودن حضرت امام رضا علیه السلام و عظمت بارگاه آنحضرت و گنبد تاریخی قابوس و شمیگر و برنج گیلان. و روغن زیتون رودبار و شاعر معروف عبید زاکانی</p>		
<p>امام هشتمین باشد خراسان مقدّس می شود بر هر مسلمان وجودش می شود بر درد درمان غُبارش را بگیرد حور و غلمان تماشایی بود بر روی ایوان تَلألُوء می نماید گنبد آن بدور گنبدش در حال طیران بیاید همچنان از چین خاقان</p>		<p>هزاران شکر بر درگاه سبحان خراسان جایگاه مسلمین است زیارت کن امام هشتمین را ملائک خاضع است بر آستانش حیاطش هم وسیع و با صفا هست شود آن گنبد مینا منوّر کیوترها بود آنجا همیشه اگر چه قیصر رومی بیاید</p>

بدان انگشت حیرت را بدنجان
زیارتگاه هست بر کلّ انسان
رضا جانم نما ما را تو مهمان
زبانم قاصر است تعریف بر آن
فدا باشد برایت جسم و هم جان
به جان مادرت زهرا رضا جان
مرا بر حرمت شاه خراسان
اگر چه قلبمان باشد گروگان
که بعدش می شود سمنان و دامغان
خصوصاً پسته سمنان و دامغان
که محصولش رود بر سوی تهران
امامزاده بود در مرکز آن
برادر هست بر شاه خراسان
ز بعد ساری، باشد شهر گرگان
که نام وشمگیر است ثبت در آن
من از نزدیک آنرا دیده ام هان
چو بندر انزل و رشت و لاهیجان
پر از ماهی بود یا ریزه خواران

تعجب می کنند آن دو بگیرند
که ایوان طلا هم آستانش
عجب مهمانسرای دارد حضرت
ضریح و بارگاهش هست زیبا
الا ای ضامن آهو دخیلم
به فریادم رسی در وقت آخر
خداوندا دخیلم من به بخشا
ز مشهد می رویم بر شهر دیگر
ز بعد اسفراین شاهرود است
بدان انگور شاهرود است مشهور
بدانکه خربزه در گرمسار است
برو بر پیشوا بنما زیارت
امامزاده که جعفر هست نامش
ز شیروان بگذری بهشهر و (گنبد)
بدان چون گنبد قابوس آنجاست
که روی تپه واقع هست گنبد
به دریای خزر اینک نظر کن
روی گر داخل دریا به بینی

که صومعه سرا نزدیک شیخان
 زهشپتر برو تا رود گرگان
 که باشد لنکران نزدیک (ویل وان)
 (امیرکندی) رسیدی رو به لنکان
 که رضوانده بود مانند رضوان
 همیشه سبز و خرم چون بهاران
 «تنکابن» و رامسر است گلیجان
 برنج خوب دارد مرز گیلان
 خصوصاً منجیل و هم شهر گیلوان
 که مشهور است انار خوب سنگان
 برو کارخانه سیمان لوشان
 که وی هم بوده است و اهل زاکان
 برو اول به کَلج بعد سیردان
 کز انجا بگذری اطراف ماهان
 که گردنه بزرگش هست حیران
 فیروزکوه و ورامین است لواسان
 مثال کوه قاف است قُله آن
 همی بر زال میبوده نگهبان
 به پیماراه را تاقله آن

برادر جان فومن نزدیک شفت است
 که رضوانشهر نزدیک آسالم
 ز بعد (قلعه بین) دان آستا را هست
 چو بعد از (گرمی) می باشد (غریلر)
 قزل آغاج رو بعداً ماسالی
 ماسوله شهر باشد سینه کوه
 برو بابلسر نوشهر چالوس
 بدان هم نعمت وافر در آنجاست
 بخور از روغن زیتون رودبار
 بله سد سفید رود هم در آنجاست
 همیشه رستم آباد است سرسبز
 عبیدی شاعر معروف نامی
 نیارک شهر خوبی است آنجا
 محل طارم هم نعمت وفور است
 ز آستارا گذشتی اردبیل است
 چو آمل بابل و بعداً (دماوند)
 بدان کوه دماوند هست مشهور
 که شاید لانه سیمرخ آنجاست
 اگر خواهی روی باشی (مظفر)

قسمت هفتم: طالقان و الموت و شهر یزد و پسته رفسنجان و گلاب قمصر و زیارت حرم مطهر حضرت معصومه سلام الله علیها و استغاثه از خدا برای حفظ مملکت ایران



چو اطرف لواسان را به بینی
لواسان همجوار طالقان است
الموت هم بود نزدیک آنجا
بود در قلعه آن کوه قلعه
همی دان مانده است چند شهر دیگر
که رفسنجان بدان شهر قشنگیست
تمام پسته هایش بی نظیر است
برو بر یزد بینی مسجدش را
ز تاریخش گذشته چند صد سال
همه «بادگیرهای» ساختمانها
همگی مردمان پرتلاشند
برای چیدن گل سوی قمصر
ز گل‌هایش بگیریم ما گلابی
گلاب قمصری باشد معطر
روی بر آردکان و هم محلات
اگر رفتی به باغ فین نظر کن

بدان محصولشان باشد که شایان
که (شهرک) را بدان هم مرکز آن
که کوهستان بود آنجا فراوان
تماشائی بود هم قلعه آن
نویسم نام آنانرا بدینسان
خصوصاً باغ‌های پسته آن
که هم خوب و لذیذ است مزه آن
قدیمی مسجدی باشد که در آن
قدیمی تر که شاید عهد ایلخان
بمانند کولر سرد است آنان
همه صادق بود هم قول آنان
رویم آنجا شویم یکروز مهمان
که عطر آن بود دائم فراوان
فَيَعْمَلُ عِنْدَهُ لِلْعَطْرِ إِنْسَانُ
گلابی نطنز و فرش کاشان
چنین باغی ندیده کس بدوران

<p>زیارتگاه هست بر انس و هم جان بشویم تا معطر گردد ایوان ک اطرافش پر از گل هست و ریحان مثال اختری باشد فروزان چو شمس و الضحی باشد درخشان بود جبریل هم آنجا نگهبان بدان بهر زیارت تا به کیوان که باشد جملگی دائم ثنا خوان زیارت می کنند آنجا به ایمان بحق حرمت شاه خراسان ز آنجا هم دری باشد به رضوان که حمله می کند بر هر مسلمان ز شر دشمنان و یاوه گویان که قلب ما پر از نوری ز قرآن بزن بر صفحه تاریخ دوران سرودم شعر را من با این عنوان کمک فرما مرا بنما تو شادان</p>	<p>رَوَى قُمْ حضرت معصومه آنجاست ز قمصر ما گلاب آورده بودیم ضریحش از طلای ناب باشد همه دیوارها آئینه کاریست نباشد شب در آنجا دان همیشه هه درهای آن باشد مطلقاً ملائک بین در آنجاصف کشیده و همچون زائران بی شماری همه با نیت خوب و مؤدب شفاعت کن به ما ای آل یاسین برو بر جمکران بنما زیارت خدا لعنت کند بر قوم کافر تو یارب حفظ کن این مملکت را محمد (ص) آخرین پیغمبر ماست قلم بر دست گیر و کلک و خامه هزار و سیصد و هشتاد و یک بود خداوندا مرا بنما (مظفر)</p>
---	---

سراینده: مظفر علی (مظفری)

از خوانندگان عزیز التماس دعا دارم